

## « تن میوشانید از باد بهار »

مهدی سیاح زاده

### ۷ باد بهار و سرمای خزان

مولوی در بخش هایی از مثنوی به صراحت و آشکارا می گوید که آن چه در گفتار پیامبران و کتاب های آسمانی و مطالب عرفانی بیان شده، اغلب جنبه ی سمبلیک دارد. اما انسان به علت درک حسی جهان، همان را می فهمد که در ظاهر بیان شده است.

در این مورد، حدیث معروفی را از پیامبر(ص) ذکر، و آن را تفسیر می کند. این حدیث نبوی این گونه است که حضرت رسول اکرم به یاران خود گفت: «غنیمت شمرد باد بهاری را که با کالبد شما آن کند که با درختان شما. و پرهیزید از سرمای خزانی که با کالبد های شما آن کند که با

« تن میوشانید از باد بهار »

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

درختان شما.» (شرح جامع منثوی - استاد کریم زمانی - جلد ۱ - ص ۶۳۲)  
مولوی این حدیث را اینطور تفسیر می کند:

گفت پیغمبر به اصحاب کِبار  
تن میوشانید از باد بهار  
ز آن که با جان شما آن می کند  
کان بهاران با درختان می کند  
لیک بگریزید از سرد خزان  
کآن کند کو کرد با باغ و رزان

۲۰۴۶/۱

کِبار: جمع کبیر یعنی بزرگ است. تا این جا مولوی  
اصل حدیث را بیان کرده است. در گذشته و حتی امروز هم  
برخی از مسلمانان، بر اساس همین حدیث نبوی، در بهاران،  
خود را به دست نسیم بهاری می سپارند و در خزان، حتی با  
وسواس از باد و سرمای پاییزی می گریزند. زیرا، برای آنان  
بیان حضرت رسول اکرم کاملاً معتبر و اصل است. مولوی می  
گوید: در این که این بیان معتبر است، حرفی نیست. در این که  
نسیم بهاری روح افزاست، جای گفتگو ندارد. ولی شما به  
همین حد صورت قضیه توقف (قناعت) کرده اید. اما حرف

این است که شما به معدن (کان) آن که در درون این کوه سخن، وجود دارد توجه نکرده اید. شما از باطن (جان) این حدیث بی خبرید. شما ظاهر بین هستید و فقط پوست این جملات را گرفته اید. این است که از باد پاییزی به وجه عذاب دهنده ای گریزانید و به نسیم بهاری با شوق و رغبت بیشمار پناه می برید.

راویان، این را به ظاهر برده اند  
هم بر آن صورت قناعت کرده اند  
بی خبر بودند از جان، این گروه  
کوه را دیده، ندیده کان به کوه  
۲۰۴۹/۱

اینجا است که مولوی به زیبایی به تفسیر این حدیث

می پردازد و می گوید:

آن خزان، نزد خدا نفس و هواست  
عقل و جان، عین بهارست و بقاست  
۲۰۵۱/۱

پس مولوی می گوید: خزان در این حدیث نماینده ی

نفس و شهوات انسان است که باید از آن دوری کرد و «روی

## « تن می‌پوشانید از باد بهار »

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

پوشاند» و بهار، نماد انسان به قوام رسیده و پیر و مرشد و در یک کلام «آدم درون» ما است که باید به او پناه برد. قطعاً می دانید که مقصود مولوی از «عقل و جان» در این بیت، آن عقل جزوی یا «جان» انسان نیست، بلکه عقل در اینجا همان عقل کلی و «جان» روح ما است. خود مولوی در این مورد توضیح می دهد:

مر تو را عقلی است جزوی در نهان

کامل العقلی بجواندر جهان

۲۰۵۲/۱

تو عقل جزوی داری، برای این که به عقل کلی بررسی بهتر است وجودی را پیدا کنی که «عقل کامل» (= عقل کل = کامل العقل) باشد. چرا؟ زیرا که وقتی تو با چنین وجود کاملی همنشینی کنی، عقل جزوی تو رشد می کند و به تدریج به عقل کلی می رسی. و همین عقل کلی مانند زنجیری («عُلّی» = عُلّی) می شود که نفس خونخوار ترا به بند می کشد و مهارش می کند.

جزو تو از کُلّ او کُلّی شود

عقل کُلّ بر نفس چون عُلّی شود

« تن می‌پوشانید از باد بهار »

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

۲۰۵۳/۱

پس تأویل آن حدیث نبوی این است که منظور از بهار «نَفَس» های پاک (کانفاس پاک = که انفاس پاک) اولیاء است که سبب رویش و بالندگی انسان (بطور مجازی «برگ و تاک» = درخت و باغ انگور) می شود.

پس به تأویل این بود کانفاس پاک  
چون بهارست و حیات برگ و تاک

۲۰۵۴/۱

پس «عقل کل» اولیا است که باید مانند بهار از نَفَس و دَم آنان تن می‌پوشانید. چگونه؟ اینطور که از مهربانی‌ها و نامهربانی‌های آنان، از سخنان گرم و سرد آنان روی گردان نباشی و همه را به جان پذیری تا از زبانه ی آتش (سعیر) این جهان مادی که پیرامونت را فرا گرفته رهایی بیابی (بجهی = از فعل جهیدن). زیرا سخنان سرد و گرم پیر طریقت و مرشد، نوبهار زندگی است و ترا به یقین می رساند.

گفته های اولیا، نرم و درشت  
تن می‌پوشان، ز آنکه دینت راست پشت  
گرم گوید، سرد گوید، خوش بگیر

« تن می‌پوشانید از باد بهار »

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

---

ز آن ز گرم و سرد بجهی وز سعیر  
گرم و سردش نوبهار زندگی است  
مایه ی صدق و یقین و بندگی است

۲۰۵۵/۱

\*\*\*